



پیام سیاسی

سال پنجم، شماره ۲۷ نشریه سیاسی - تئوریک سازمان ۱۹ بهمن اردیبهشت ۱۳۹۴

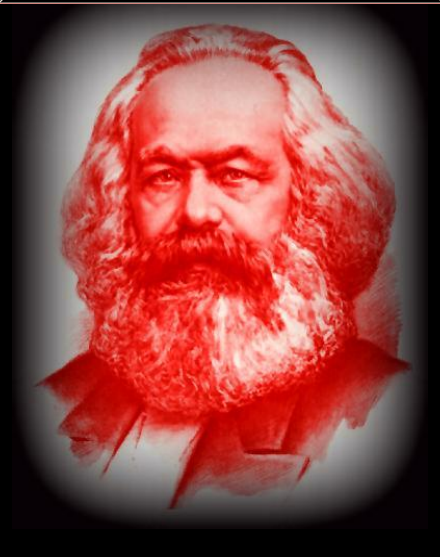
★ زالدوز کارل مارکس بر کارگران و زخمی‌شدگان جهان خجسته باد! ★
تاریخ تولد: ۵ مه ۱۸۱۸



انقلاب ضد امپریالیستی کوبا و روند اضمحلال آن

سرمقاله

تاریخ یکصدساله‌ی اخیر به عینه نشان داده است که هرگاه حزب و دولت حزبی در حاکمیت باشد، نتیجه‌اش نه سوسیالیسم و اقتدار و حاکمیت پرولتاریا و دموکراسی کارگری، بلکه رشد بوروکراسی و دیکتاتوری حزب - دولت، توسعه‌ی سرمایه‌داری حزبی - دولتی و اقتدار و حاکمیت طبقه‌ی ممتاز برآمده از درون حزب و دولت خواهد بود که در نهایت نیز فرو خواهد پاشید و انقلاب و دست‌آوردهای آن را نابود خواهد کرد. ادامه در صفحه‌ی ۲



"توافق‌نامه" لوزان و نگاه‌ها!

تعبیر، تفاسیر و ارزیابی‌ها پیرامون "توافق‌نامه"ی لوزان، گونه‌گونه است و مسلماً، این دست‌قرار و مدارها، به هر کجا ختم شود، ثمره‌ی مثبتی، در فضای سیاسی جامعه و در بهبودی زندگی میلیون‌ها انسان دردمند نخواهد داشت. همه‌اش بده و بستان بالائی‌ها، همه‌اش بازی‌های سیاسی و جنگ و جدل بزرگان سرمایه، توافق بر سر تعریف و باز تعریف تقسیم مجدد جهان، همه‌اش هم‌وار نمودن چرخه‌ی اقتصاد سرمایه‌داری است و بدون شک چنین توافقی، در مسیر منفعت کارگران، زحمت‌کشان و محرومان نیست. ادامه در صفحه‌ی ۵

مطالب این شماره:

گرامی‌باد اول ماه مه، روز جهانی کارگر!

★ انقلاب ضد امپریالیستی کوبا و روند
اضمحلال آن
★ "توافق‌نامه" لوزان و نگاه‌ها!



انقلاب ضدامپریالیستی کوبا و روند افصحلال آن

مجمع الجزائر کوبا در میان دریای کارائیب و اقیانوس آنالنتیک شمالی، که محل سکونت قبائل سرخپوست بومی بود، در سال ۱۴۹۲ توسط کریستف کلمب، دریانورد ایتالیائی، به تسلط استعمارگران اسپانیائی درآمد.

در اوائل قرن شانزدهم، اسپانیائی ها و پرتغالی های غارت گر به کوبا سرازیر می شوند و مردم بومی این منطقه را به برده گی گرفته و آن ها را به جمع آوری طلا و اداری می سازند و پس از تقریبین یک قرن تمام افراد بومی این منطقه را از بین می برند و جهت ادامه ی غارت شان، برده های آفریقائی را به کوبا وارد می کنند.

واژه ی کوبا از واژه ی "Taíno Cubanacan" در زبان بومیان سرخپوست این منطقه گرفته شده و به معنی جای گاه مرکزی است. "جای گاه مرکزی" نام شهری بود که محل سکونت پرتغالی های غارت گر شده بود و بعدها نام کل این منطقه گردید.

کوبا که تقریبین به مدت ۴۰۰ سال تحت استعمار و غارت اسپانیا بود، در سال ۱۸۹۸ تحت سلطه ی غارت گران آمریکائی قرار می گیرد و در سال ۱۹۰۲ ظاهرن کشوری مستقل می شود، ولی در واقع مانند سایر مناطق آمریکای لاتین، تحت سلطه ی سیاست های استعمار نو سرمایه های امپریالیستی آمریکا قرار می گیرد.

در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۳ جنبشی توسط فیدل کاسترو پایه گذاری می شود که بعدها با تکیه بر مارکسیسم - لنینیسم و اتخاذ مشی مبارزه ی مسلحانه توده ای و طولانی در اول ژانویه ۱۹۵۹ و در جریان یک انقلاب ضدامپریالیستی، رژیم وابسته به امپریالیسم "باتیستا" را سرنگون کرده و قدرت سیاسی را در کوبا به دست می آورد.

قبل از این انقلاب، کوبا با مواردی چون: وابسته گی کامل اقتصادی و سیاسی به امپریالیسم آمریکا، درصد بالای بی کاری و وضعیت نامناسب آموزش و پرورش و بهداشت عمومی روبه رو بود. نیمی از جمعیت قادر به استفاده از برق نبودند. سه ونیم میلیون از مجموع ۶ میلیون جمعیت، دارای مسکن مناسب نبودند و ۸۵ درصد از دهقانان کوبائی مالک زمین هائی که روی آن کار می کردند، نبودند.

گرچه انقلاب ضدامپریالیستی کوبا دست آوردهای مهمی را در زمینه های سیاسی، قضائی، فرهنگی و اجتماعی به بار آورده است، اما از یک طرف موانعی چون محاصره ی اقتصادی همه جانبه و بلندمدت امپریالیسم آمریکا و شرکاء، عدم توسعه ی صنعتی و اقتصادی این کشور چه قبل از انقلاب و چه پس از آن و علاوه بر این ها، منابع محدود طبیعی یا به عبارت دیگر فقر مادی سرزمین کوبا، جامعه و دولت این

کشور را با مشکلات عدیده ای خصوصن در راه رسیدن به اهداف و شعارهای انقلاب روبه رو ساخت.

از طرف دیگر انحرافات حزب کمونیست کوبا از مشی مارکسیسم - لنینیسم و پیوستن آن به اردوگاه شرق و سرایت مواضع رویزیونیستی اتحاد شوروی به آن، نهایتن نه تنها باعث تک محصولی مانندن اقتصاد این کشور گشت، بلکه این وابسته گی، شرائطی را به وجود آورد که پس از سقوط شوروی و قطع کمک های وسیع آن، کوبا به یکباره در وضعیت اقتصادی وخیمی قرار گرفت؛ خصوصن در زمینه ی تأمین انرژی و مایحتاج عمومی.

نزدیک شدن کوبا به بلوک شرق که سرآغاز آن امضاء قراردادی برای صدور شکر به شوروی در ازاء نفت خام بود، تبعن منجر به عکس العمل شدید آمریکا و تیره شدن بیش تر روابط دو کشور گردید. تا جائی که سرانجام دولت آمریکا علاوه بر به اجراء گذاشتن تحریم اقتصادی کامل کوبا، دست به مسلح کردن گروه های هوادار باتیستا و حمله نظامی به کوبا زد که به جنگ خلیج خوک ها معروف گردید. این عملیات در ۱۷ آوریل ۱۹۶۱ به دستور جان اف کندی، رئیس جمهور وقت آمریکا اجراء گردید. نیرویی ۱۷۰۰ نفره از ضد انقلابیون کوبائی با کمک عوامل سیا، در خلیج خوک ها در جنوب کوبا پیاده شدند تا با رژیم جدید مبارزه کرده و آن را سرنگون نمایند. سازمان اطلاعات شوروی (کا گ ب) از نقشه ی این عملیات مطلع شده و فیدل کاسترو را در جریان وقایع قرار داد. دولت انقلابی کوبا با غافل گیر کردن ضدانقلابیون کوبائی، ظرف ۴۸ ساعت، نیروهای شرکت کننده در عملیات خلیج خوک ها را قلع و قمع نمود.

بعد از شکست عملیات خلیج خوک ها، در اوت ۱۹۶۲ شوروی موشک هائی را به بهانه ی محافظت از کوبا در برابر حمله ی آمریکا در کوبا مستقر کرد، اما در ۲۸ اکتبر همان سال با توافق شوروی و آمریکا بر سر برچیدن این کلاهک ها از کوبا و تریک، این بحران موشکی خاتمه یافت. نتیجه این اقدامات نزدیک تر شدن و نهایتن اتحاد کوبا با دولت شوروی بود.

از سوی دیگر پیوستن کوبا به بلوک رویزیونیستی شرق، تبعات منفی بسیاری برای نوع سیستم این کشور و سرنوشت انقلاب کوبا داشت. کوبا در روابط خود با اتحاد شوروی وظیفه ی تهیه شکر برای بلوک شرق را به عهده گرفت و در عوض سوبسیدهای گسترده به شکل پول، نفت، تسلیحات و غیره از طرف دولت شوروی، که میزان آن را تا شش میلیارد دلار در سال تخمین می زدند، دریافت می کرد.



زنده باد مبارزه ی مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

نطفه‌های بورژوازی جدید در دل حزب و دولت بسته شده و رشد نموده است، اما در حال حاضر به سبب ماسک دروغین کمونیستی، تنها به صورت طبقه‌ای ممتاز، سیاست و اقتصاد کوبا را در دست دارد، ولی بی‌تردید با سقوط محتوم ساختار کنونی و برداشته شدن نقاب‌ها، چهره‌ی کره‌ی این بورژوازی جدید به شکل تمام‌رخ جلوه‌گر خواهد شد.

حزب و بوروکراسی دولتی و موقعیت آنان در جامعه‌ی کوبا

پس از انقلاب، همان‌طور که در فوق بدان اشاره شد، برقراری ارتباط گسترده و عمیق حزب - دولت کوبا با بلوک شرق، طی بیش از سه دهه تا فروپاشی آن بلوک، منجر به پیروی آن از الگوهای انحرافی و منحط سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک رویزیونیستی گردید. بنابراین در زمینه‌ی سیاسی - اقتصادی، رشد و توسعه‌ی سرمایه‌داری حزبی - دولتی به شکل‌گیری طبقه‌ی ممتاز بوروکرات و تکنوکرات در درون حزب و دولت و اقتدار و حاکمیت آن در جامعه‌ی کوبا منجر شده است.

ضرورت کسب درآمدهای ارزی پس از فروپاشی شوروی و موضوع

توریسم در گذشته و حال

تا قبل از سال‌های ۱۹۲۰، میلیونرها و گانگسترهای آمریکایی قصرهای تفریحی خود را در کوبا برپا کرده و اشخاصی چون آل‌کاپون تعطیلات خود را در آنجا می‌گذراندند. در سال‌های دهه‌ی سی میلادی با ممنوعیت گردشگری داخلی و با شروع جنگ جهانی دوم و خطرناک شدن سفرهای اروپائی، سرمایه‌گذاران آمریکائی شروع به ساختن هتل‌های بزرگ و کازینوهای مجلل و زمین‌های گلف کردند و با این کار در واقع هاوانا را برای خویش تبدیل به مناطق ساحلی فرانسه و ایتالیا در اطراف دریای مدیترانه نمودند. بعد از جنگ مذکور، رونق اقتصادی سال‌های ۱۹۵۰ به طبقه‌ی متوسط و کارگر آمریکا امکان داد که بخشی از درآمد و اوقات فراغت خود را صرف گردشگری نمایند و در نتیجه، بسیاری از آمریکائی‌ها به قمارخانه‌ها و فاحشه‌خانه‌هایی که به وسیله‌ی مافیا اداره و کنترل می‌شدند، هجوم آوردند. علارغم ناآرامی‌های سیاسی مکرر تا پیش از انقلاب، کوبا برای آمریکائیان به‌مثابه بهشتی برای سکس، آفتاب، قمار و مشروب رام بود.

پس از انقلاب ۱۹۵۹، دولت جدید به رهبری فیدل کاسترو، زمین‌های گلف را با بولدوزر خراب کرده، کازینوها را پلمب و روسپیان را با آموزش آن‌ها به عنوان خیاط‌های زن بازپروری نمود. فیدل کاسترو قبل از تسخیر قدرت سیاسی، توریسم را به عنوان مظهری از امپریالیسم

پیامد اصلی این شکل از رابطه با شوروی، تداوم اتکاء کوبا به شکر به عنوان شکل اصلی تولید اقتصادی خویش شد و همین دلیل اصلی عقب مانده‌گی اقتصادی کوبا گردید. اگرچه دولت پس از انقلاب اعلام کرده بود که قصد دارد این مسئله را از طریق صنعتی کردن کوبا حل کند، اما طی ۵۵ سال گذشته، دولت کوبا نتوانسته است این کشور را صنعتی نماید و این امر یعنی عدم رشد و توسعه‌ی نیروهای مولده که خود یکی از پایه‌های مهم در راه رسیدن به سوسیالیسم می‌باشد.

بنابراین، می‌توان گفت که سیاست نزدیکی و اتحاد با بلوک شرق، منجر به عدم پی‌گیری برنامه‌ی صنعتی نمودن کوبا شد و این مسئله، ساختار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کوبا را تا به امروز رقم زده است.

وضعیت طبقاتی در کوبا و موقعیت طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان آن

با انقلاب ۱۹۵۹، کل بورژوازی کمپرادور کوبا و بخش‌هایی از خُرده‌بورژوازی آن از کوبا خارج شدند و عمدتاً به کعبه‌ی آمال خویش یعنی ایالات متحده‌ی آمریکا کوچ کردند.

در سال‌های اخیر، کل نیروی کار کوبا ۵ میلیون نفر بوده است. پس از روی کار آمدن رائول کاسترو، ۵۰۰ هزار کارگر اخراج شدند که نیمی از این تعداد با اجازه‌نامه‌ی دولت می‌توانند کسب و کار خود را راه‌اندازی کنند، کم‌تر از نیمی از آنان نیز در بخش تعاونی جذب خواهند شد و قرار است که ۱۰ درصد آن‌ها نیز جذب مشاغل دولتی شوند. این یعنی رشد مجدد خُرده‌بورژوازی شهری و کوچک‌تر شدن طبقه‌ی کارگر کوبا.

در همین دوران، سیاست خصوصی‌سازی محصولات کشاورزی نیز با هدف تأمین مایحتاج عمومی در کوبا به اجرا گذاشته شد. دولت کوبا بخشی از اراضی کشور را طبق قراردادهای ۱۰ ساله به کشاورزان اجاره داد و به آنان اجازه داده شد که بازار آزاد محصولات خویش را راه‌اندازی نمایند. با توجه به این که پس از انقلاب، پروژه‌ی صنعتی نمودن کوبا هرگز به اجراء درنیامد، بالطبع بخش کشاورزی آن نیز شدیداً با عدم توسعه‌ی صنعتی و نبود ابزار صنعتی و مکانیزه‌ی لازم روبروست. بنابراین، بعید به نظر می‌رسد که سیاست فوق بتواند به اهداف تعیین شده دست یابد، اما شک نیست که در نهایت به رشد مجدد خُرده‌بورژوازی روستا و در نهایت پیدایش ملاکین بزرگ جدید منجر خواهد شد.

شوراهای کارگری و دهقانی در کوبا نیز همانند دیگر جوامعی که در قرن بیستم در آن‌ها انقلاب رخ داد، هرگز نه قدرت اقتصادی و نه قدرت سیاسی را در اختیار نگرفتند و پیوسته توسط حزب و دولت حزبی در حاشیه قرار داده شدند.



قادر می‌سازد تا بر علیه شرکت‌های خارجی که در املاک مصادره شده‌ی آنان تردد و فعالیت می‌نمایند، شکایت کرده و تقاضای غرامت کنند.

به هر حال علارغم این موضوع، شرکت‌های توریستی و هتل‌داری اروپائی و کانادائی در همین زمان با بستن قراردادهای جدید، ساختن انواع هتل‌ها را در کوبا شروع می‌کنند. اوائل، تنها شرط این سرمایه‌گذاری‌ها شراکت با دولت کوبا بود، اما این روزها گویا می‌توانند تا صد درصد هتل و سود آن را برای ۷ سال صاحب باشند و سپس آن را در اختیار دولت قرار می‌دهند (بیع متقابل). در حال حاضر اکثر هتل‌ها در کوبا، توسط شرکت‌های اسپانیائی اداره می‌شوند.

تفریح‌گاه‌های ساحلی کایو سانتا ماریا، سُل کایو سانتا ماریا و لاس بروجاس هر سه در منطقه‌ی سانتاکلارا واقع شده و متعلق به بازوی توریستی نیروی هوائی کوبا به نام "گاوپوتا" می‌باشند. سُل کایو سانتا ماریا قدیمی‌ترین استراحت‌گاه در این منطقه است و در سال ۲۰۰۱ ساخته شده است. ارتش کوبا نقش عمده‌ای در صنعت توریسم ایفا می‌کند. اکنون درآمد سالانه‌ی کوبا از توریسم بیش از ۲ میلیارد دلار است.

بحران و رکود اقتصاد جهانی نیز تأثیر بسیار منفی در اقتصاد کوبا گذاشته است. به عنوان نمونه، هم توریست‌ها که خود نیز در اثر این بحران و رکود جهانی بخشی از توان مالی خود را از دست داده‌اند، مثل گذشته نمی‌توانند خرج کنند و هم بهای نیکل که برای اقتصاد کوبا بسیار حیاتی است، در بازار جهانی به شدت سقوط کرده است.

اصلاحات اقتصادی، تشدید نابرابری اجتماعی و رشد تضادهای طبقاتی در کوبا

با سقوط شوروی، کوبا بیش از سه چهارم از درآمد حاصل از تجارت خارجی خود را به یک‌باره از دست داد. بعد از سال ۱۹۹۱ و قطع تجارت و کمک‌های شوروی، توریسم به تنها بخش قابل‌گسترش اقتصاد کوبا تبدیل می‌شود و دولت کوبا با توسعه‌ی صنعت گردش‌گری، ناچار به تحمل جنبه‌های خاصی از سرمایه‌داری محض می‌گردد که فیدل کاسترو آن را "عهد و پیمان با شیطان" نامید. فیدل کاسترو در یکی از سخنرانی‌های طولانی معروف خود پس از سقوط شوروی اعلام نمود که "ما آن ذخائر بزرگ نفتی را نیافتیم"، "اما شایان توجه است که ذخائر خارق‌العاده‌ای از منابع طبیعی برای گردش‌گری را در اختیار داریم".

بر همین اساس، دولت کوبا یک "دوره‌ی ویژه در زمان صلح" را اعلام نمود و برخی اقدامات اضطراری را به اجرا گذاشت، مانند: قانونی کردن دلار آمریکا (که به کوبانیائی که بسته‌گانی در خارج از کشور دارند، ↓

آمریکا تقبیح می‌کرد و پس از انقلاب سعی در ترویج گردش‌گری نمود، اما به شکلی که با آرمان‌های انقلاب سازگار باشد.

اما صنعت گردش‌گری کوبا، همانند بخش‌های دیگر اقتصاد آن، به وسیله‌ی تحریم‌های آمریکا که در سال ۱۹۶۰ در اقدامی تلافی‌جویانه بر علیه مصادره‌ی دارائی‌های آمریکا در کوبا و در حمایت از سرمایه‌گذاران آمریکائی تصویب و اعمال گردید، ضرب شدیدی خورد و اگر چه به طور کلی نابود نشد، اما میزان آن از ۲۷۲ هزار نفر در سال ۱۹۵۷، به ۱۵ هزار نفر در سال ۱۹۷۴ رسید. در این دوران بیش‌تر بازدیدکننده‌گان از کارگران نمونه‌ی اتحاد شوروی بودند که از طرف حزب به عنوان پاداش به کوبا اعزام می‌شدند.

از سال‌های ۷۰ میلادی، پای توریست‌های کانادائی نیز به شهر "ورادرو" و سواحل آن باز می‌شود. کانادا نیز همچون مکزیک از روز اول در تحریم اقتصادی آمریکا علیه کوبا شرکت نکرده و روابطش را با کوبا حفظ می‌کند. از همان سال‌ها، تورهای تفریحی هر ساله هزاران نفر کانادائی را به این ساحل زیبا آورده و این روند با ساختن هتل‌های جدید تشدید شده است تا جائی که اینک سالانه سه میلیون توریست که بیش از یک میلیون آنان از کانادا هستند، به کوبا سفر می‌کنند.

با توجه به روابط تاریخی حسنه‌ی کانادا با کوبا، مؤسسات و شرکت‌های کانادائی جزء اولین سرمایه‌گذاران خارجی بودند که از شرایط مساعد به وجود آمده به نفع خویش استفاده کرده و وارد کوبا شدند. به باور آنان و هم‌چنین مطبوعات تجاری و کاری کانادا، "کمونیسم" در کوبا نیز هم‌چون جمهوری‌های شوروی سابق و اروپای شرقی سقوط خواهد کرد، "پس بهتر است از همین حالا وارد کوبا شویم، قبل از این که آمریکائی‌ها به آن‌جا بروند".

در سال ۱۹۹۴، کمپانی "دلتا" اولین شرکت در زمینه‌ی هتل‌های زنجیره‌ای کانادا بود که وارد کوبا شد و با کمپانی "کوبانیکن" که یک شرکت توریستی متعلق به دولت کوبا است، قرارداد بست. در سال ۱۹۹۹، کمپانی "دلتا" از کوبا خارج شد و کمپانی "ترانزت" جای آن را گرفت. این شرکت بلافاصله از طرف یک مؤسسه‌ی حقوقی در میامی آمریکا اختطاریه‌ای دریافت کرد مبنی بر این که در زمین‌های مصادره شده‌ی یک خانواده‌ی کوبائی - آمریکائی به نام "سانچز - هیلز" فعالیت می‌نماید.

در سال ۱۹۹۶، ایالات متحده تحریم‌های بین‌المللی خود را با تصویب قانون "هلمز - برتون" محکم‌تر و سخت‌تر نمود. این قانون، آمریکائی‌ها را

دموکراتیک نوین در جامعه‌ی روسیه باور داشت. اما در همین فاصله‌ی زمانی با قدرت‌گیری شوراهای روسیه به این فکر افتاد که علاوه بر این که روسیه حلقه‌ی ضعیف در میان کشورهای امپریالیستی است و پایه‌های مادی و وجوه لازمی که مارکس و انگلس برای برقراری سوسیالیسم برمی‌شمردند را ندارد، اما می‌توان در آن کشور انقلاب سوسیالیستی را در دستور کار قرار داد، منتها راه رسیدن به سوسیالیسم در روسیه در مقایسه با کشوری چون آلمان، بسیار طولانی‌تر خواهد بود.

بایستی توجه داشت که لنین این مواضع را در رابطه با نوع انقلاب در جامعه‌ای (روسیه) اتخاذ می‌کند که اگر چه از بسیاری جهات شبیه جوامع پیرامونی آن زمان بود، اما در واقع یک جامعه‌ی تحت سلطه نبود. به همین دلیل، دولت انقلابی برآمده از انقلاب، توانست با صنعتی کردن جامعه‌ی روسیه و اجراء پروژه‌های مختلف اجتماعی، گام‌هایی در راستای سوسیالیسم بردارد، اما دیکتاتوری واقعی پرولتاریا که نماد سیاسی جامعه‌ی سوسیالیستی است و به قول لنین "کمونیسم یعنی قدرت شوراهای"، هرگز در شوروی برقرار نگردید و به حاکمیت نرسید، چرا که پایه‌ها و نمادهای زیربنایی آن در اقتصاد اگرچه تا حدودی شکل گرفت، ولی هرگز تداوم نیافت و تثبیت نگردید و این تنها حزب و دولت حزبی بود که هم در زیربنا و هم در روبنا اقتدار و حاکمیت داشت. همین امر، خود مانعی اساسی در رابطه با محور استعمار انسان از انسان گردید که یکی از خصائص مهم و عمده‌ی جامعه‌ی سوسیالیستی می‌باشد.

باتوجه به این که به‌طور کلی مقوله‌ی حزبی و گروه‌بندی‌های سیاسی از جمله احزاب سوسیالیست و کمونیست، از یک طرف ریشه در جامعه‌ی سرمایه‌داری دارند و از طرف دیگر هرگز هیچ حزب سوسیالیست و کمونیستی که ماهیت طبقاتی پرولتاری یک‌پارچه‌ای داشته باشد را نه می‌توان متصور شد و نه می‌توان به عینه ساخت. لذا این احزاب در بهترین شکل دارای ماهیت و ساختار طبقاتی روشن‌فکری - کارگری می‌باشند که البته با توجه به شرایط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پرولتاریا در جامعه‌ی سرمایه‌داری، بدون شک کفه‌ی روشن‌فکری آن‌ها نیز همواره از کفه‌ی پرولتاری آنان سنگین‌تر است.

در نتیجه، حضور روشن‌فکر یعنی حضور خُرده‌بورژوا و حضور خُرده‌بورژوا یعنی وجود تفکرات غیرپرولتاری در این احزاب و همین منشاء ضرورت مبارزه‌ی گسترده و مداوم با این تفکرات در درون آن‌ها می‌باشد و به قول لنین مبارزه با بورژوازی در بیرون حزب، جدا از مبارزه با خُرده‌بورژوازی در درون آن نیست. کوچک‌ترین تعلل و تزلزل در این مبارزه به رشد و غلبه‌ی این تفکرات و نهایتن هژمونی رویزیونیسم بر حزب منجر خواهد شد. چنین حزبی، اگر در قدرت نباشد خود به انحراف ↓

اجازه‌ی دریافت وجوه ارسالی را می‌دهد، اجازه‌ی ایجاد کسب و کارهای کوچک مانند رستوران، مسافرخانه (تخت‌خواب و صبحانه) و راه دادن شرکت‌های خارجی - از جمله هتل‌های زنجیره‌ای - طبق قوانین سازگار با سرمایه‌گذار. لازم به ذکر است که دولت کوبا این اقدامات خود را با ادعای این که آن‌ها برای "نجات انقلاب" ضروری بودند، توجیه می‌کند. مجموعه‌ی این اصلاحات، اقتصاد کوبا را به دو بخش کاملن مجزا از هم تقسیم کرده است. یکی بخش خارجی که مبنای اش دلار آمریکاست و درآمد ارضی کشور را در اختیار دارد و دیگری بخش داخلی که هم چنان بر پایه‌ی پزوی کوبا و بر مبنای اقتصاد برنامه ریزی شده‌ی حزبی - دولتی اداره می‌شود. این تقسیم بندی اقتصادی باعث پدید آمدن نابرابری اجتماعی میان شاغلین هر بخش شده است. استخدام نیروی کار مورد نیاز هتل‌ها و تفریح‌گاه‌ها (ریزورت‌ها) در دست دولت کوبا است و بدین‌وسیله دولت با پرداخت مزد رایج کوبائی به کارگران و کارمندان شاغل در آن‌ها، سعی دارد از ایجاد شکاف وسیع‌تر اقتصادی در جامعه جلوگیری نماید و در عین حال، درآمد قابل توجه‌ای نیز علاوه بر مالیات به دست آورد. در ضمن، برای کوبائی‌ها نیز کار کردن در بخش توریسم مزیت بزرگی محسوب می‌گردد، چرا که علاوه بر دریافت حقوق متوسط ماهانه که حدود پانزده دلار آمریکاست، انعامی که از توریست‌ها می‌گیرند، چندین برابر حقوق‌شان می‌شود. بنابراین، علاوه بر تلاش دولت در جلوگیری از گسترش شکاف اقتصادی، موضوع فوق باعث ایجاد شکاف طبقاتی وسیع‌تر در جامعه‌ی کوبا شده است.

نکاتی مختصر و عمومی درباره‌ی انقلابات قرن بیستم

با رشد سرمایه‌داری و گذار آن به مرحله‌ی امپریالیستی در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، آلمان تنها کشور متروپولی بود که امکان وقوع یک انقلاب سوسیالیستی در آن فراهم بود، اما به علت خیانت جریان سوسیال دموکراسی و کشتار و سرکوب انقلابیون و طبقه‌ی کارگر توسط بورژوازی این کشور در سال ۱۹۱۹، انقلاب با شکست روبه‌رو گردید. با تکوین و رشد جهانی امپریالیسم، پایگاه انقلاب اساسن از کشورهای متروپل به کشورهای پیرامونی یا تحت‌سلطه منتقل گردید و از آن‌جا که ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این جوامع به هیچ وجه برای انجام انقلاب سوسیالیستی و استقرار حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا آماده نبوده و نیست، لذا انقلاب در این جوامع ضرورتن بایستی یک انقلاب ضدامپریالیستی به رهبری طبقه‌ی کارگر باشد و هیچ‌گاه یک انقلاب مستقیم یا بلافضل سوسیالیستی نمی‌تواند در این کشورها در دستور کار باشد.

بر همین پایه بود که لنین که خود کاشف امپریالیسم به‌مثابه بالاترین مرحله‌ی رشد سرمایه‌داری بود، نیز تا آوریل ۱۹۱۷، به یک انقلاب



بنابراین، در مجموع می‌توان گفت که انقلابات قرن بیستم (به استثنای انقلاب اکتبر) همه‌گی انقلابات سیاسی دموکراتیک نوین و ضدامپریالیستی بودند که هرگز نتوانستند از فاز انقلاب سیاسی به مرحله تکوین و تثبیت انقلاب اجتماعی و فرارویی به سوسیالیسم گذر کنند و متأسفانه به غلط به عنوان انقلابات سوسیالیستی یا با جهت‌گیری سوسیالیستی معرفی شدند. این موضوع، خود با توجه به شکست نهائی همه‌ی آن‌ها و تبلیغات زهرآگین بورژوازی امپریالیستی جهانی و رسانه‌های وابسته به آن بر علیه کمونیسم، باعث سرخورده‌گی، عدم مقبولیت و سلب اعتبار سوسیالیسم و کمونیسم در میان توده‌ها و پیشروان آنان در مقیاسی جهانی شده است.

ملاحظات کوتا‌ه پیرامون برقراری روابط مجدد کوبا با آمریکا

در حال حاضر، هنوز تصاویر قهرمانان انقلاب به‌غیر از فیدل کاسترو در میدین و خیابان‌های کوبا می‌درخشند. تصاویر و مجسمه‌های چه‌گوارا، کامیلو و خوزه مارتی. با همه‌ی کمبدها و نابه‌سامانی‌های سیاسی و اقتصادی، کوبا کشوری است که توده‌های کارگر و زحمت‌کش آن با فروتنی و بردباری مشکلات را به امید فردائی بهتر تحمل می‌کنند، زیرا وقتی که به گذشته‌ی خود می‌نگرند به عینه می‌بینند که امروزشان هرچه که هست، بهتر از دیروزشان است و این را مدیون انقلاب و انقلابیون خود هستند. گرچه خوب می‌دانند که نتایج عملی انقلاب‌شان ایده‌آل نبوده است و با شعارهای اش فرسنگ‌ها فاصله دارد، اما مهم آن است که انقلاب آن‌ها را از برده‌گی نجات داده است و این شاید مهم‌ترین دلیلی باشد که در دنیای پس از جنگ سرد، نظام این کشور تاکنون دوام آورده و متلاشی نگردیده است.

پذیرش و برقراری روابط مجدد با آمریکا را از سوی دولت کوبا بایستی در چارچوب تز انحرافی رویزیونیستی "همزیستی مسالمت‌آمیز" و کاربرد عملی آن ارزیابی نمود که به همراه بسیاری پارامترهای دیگر که برخی از آن‌ها را در فوق برشمردیم، در واقع آغازی بود بر پایان انقلابات ضدامپریالیستی پیرومند قرن بیستم و شکست نهائی آن‌ها و به نظر می‌رسد که اینک با عادی‌سازی روابط کوبا با امپریالیسم آمریکا، نوبت این کشور نیز فرا رسیده است!

نفوذ مجدد سرمایه‌های امپریالیستی آمریکا در کوبا، بدون شک روند اضمحلال انقلاب و فروپاشی دولت این کشور را تسریع خواهد نمود. و از آن‌جا که انقلاب ضدامپریالیستی کوبا و دست‌آوردهای آن، الگویی برای دیگر جوامع تحت‌سلطه خصوصاً در آمریکای مرکزی و جنوبی بوده است، لذا اضمحلال و فروپاشی آن نیز، علاوه بر خود کوبا، تأثیرات منفی به‌سزائی در روند مبارزه و انقلاب در این جوامع به بار خواهد آورد.

رفته و از ایفاء نقش انقلابی در جامعه باز خواهد ماند و اگر در قدرت باشد نیز نه تنها به انحراف می‌رود، بلکه کل جامعه و دست‌آوردهای انقلابی آن را برباد فنا خواهد داد. شکست و فروپاشی شوروی نه شکست طبقه‌ی کارگر و سوسیالیسم، بلکه شکست رویزیونیسم بود.

ضرورت وجودی حزب یا پیشتاز انقلابی تنها تا تسخیر قدرت سیاسی از اهمیت استراتژیک برخوردار است. پس از انقلاب سیاسی و آماده‌شدن شرایط همه‌جانبه برای گذار به انقلاب اجتماعی، نقش و وظیفه‌ی رهبری عملی جامعه را بایستی طبقه‌ی کارگر در قالب نهادهای پرولتری مانند شوراهای کارگری ایفاء نماید و حزب و ارگان‌های آن بایستی در نهادهای کارگری ادغام و حل شوند. در تجربه‌ی شوروی این موضوع کاملن برعکس انجام شد تا جائی که نهادهای کارگری یا به انقیاد حزب درآمدند، یا کلن از دایره‌ی قدرت کنار زده شده و حتا از حضور در سطح سیاسی جامعه منع شدند.

به همین دلیل، در زمینه‌ی اقتصادی یا به عبارت دیگر در زیربنای جامعه نیز به جای این که اقتصاد بابرنامه به شکل دموکراتیک یعنی توسط نهادهای توده‌ای سازماندهی، هدایت و اجرا گردد، به صورت برنامه‌ریزی‌شده ولی متمرکز و بوروکراتیک از سوی حزب - دولت سازمان داده شد.

تداوم هژمونی سیاسی، اقتصادی و نظامی حزب پس از انقلاب، نه تنها حرکت به سمت محو استثمار و طبقات را سامان نمی‌دهد، بلکه پایه‌های مادی شکل‌گیری طبقه‌ی ممتاز جدید را نیز فراهم می‌نماید.

تاریخ یکصدساله‌ی اخیر به عینه نشان داده است که هرگاه حزب و دولت حزبی در حاکمیت باشد، نتیجه‌اش نه سوسیالیسم و اقتدار و حاکمیت پرولتاریا و دموکراسی کارگری، بلکه رشد بوروکراسی و دیکتاتوری حزب - دولت، توسعه‌ی سرمایه‌داری حزبی - دولتی و اقتدار و حاکمیت طبقه‌ی ممتاز برآمده از درون حزب و دولت خواهد بود که در نهایت نیز فرو خواهد پاشید و انقلاب و دست‌آوردهای آن را نابود خواهد کرد.

گرچه "اجتماعی‌شدن کار الزامن به اجتماعی‌شدن وسائل تولید منجر می‌گردد (لنین)"، اما تا شرائط برای رشد هرچه وسیع‌تر نیروهای مولده و اجتماعی‌شدن ابزار تولید مهیا نگردد، نمی‌توان انقلاب سوسیالیستی را تثبیت نمود و به قول انگلس به مرحله‌ی بایستی رسید که "نخستین عملی که در آن دولت، واقعن به‌مثابه نماینده‌ی همه‌ی جامعه ظاهر می‌شود - یعنی تصاحب ابزار تولید به نام جامعه - در عین حال آخرین عمل دولت به‌عنوان دولت است. دخالت قدرت دولتی در روابط اجتماعی حوزه‌های مختلف، یکی پس از دیگری زائد می‌شود و سپس زوال می‌یابد". (آنتی دورینگ) لازم به قید است که انگلس در این نقل قول، هر جا که از دولت نام می‌برد، منظورش دیکتاتوری پرولتاریاست و نه حزب.

"توافق‌نامه" لوزان و نگاه‌ها!

ادامه از صفحه ۱

بر خلاف نظرات و نگاه‌های رایج در درون چپ خارج از کشوری، چگونگی بر سر کار آمدن سران حکومت و همچنین عمل کردن چندین دهه‌ی شان، راه هر گونه کج‌اندیشی و بدفهمی را بسته است و به عمل دریاخته شده است که تا به حال، سیاست‌های این نظام، در جهت و در چهارچوبه‌ی سیاست‌های اقتصادی جهان سرمایه‌داری، و همچنین سرکوب بی‌وقفه‌ی مطالبات پایه‌ای کارگران و زحمت‌کشان بوده است. در کنفرانس گوادلوپ و با توافق، سران حکومت فعلی را به مردم تحمیل نمودند، تا خط و خطوط طبقه‌ی سرمایه‌داری، از جاده‌ی اصلی‌اش منحرف نه‌شود. این نظام را بر سر کار گذاشته‌اند تا جنبش‌های اعتراضی را، یکی پس از دیگری، تار و مار نماید و بنابه ده‌ها دلیل، سران حکومت، ملزم به وفاداری عملی طرح‌ها و برنامه‌های سرمایه‌داران، در درون جامعه و منطقه‌اند. تاکنون این چنین بوده است و بی‌گمان اجرایی سوژه‌ها و موضوعات گوناگون، نه به "لیج و لیج‌بازی" و یا "نرمش" دولت‌ها و حکومت‌های سرپا مسلح و وابسته، بل به اوضاع اعتراضی و به کشاکش و رقابت‌های بزرگان امپریالیستی مربوط می‌شود. در حقیقت نظام‌هایی همچون نظام جمهوری اسلامی به‌عنوان بازی‌گران و جاده صاف‌کنان، راه‌ها و سیاست‌های امپریالیستی در منطقه‌اند و با این اوصاف، صحیح نیست، قیل و قال سران حکومت، مبنی بر دست‌یابی انرژی هسته‌ای "حق مسلم ماست"، را جدی گرفت و به تبعی آن، "توافق" لوزان را به‌پای "عقب‌نشینی" سران نظام و هم‌وار شدن مبارزه‌ی طبقاتی در درون جامعه‌ی ایران نوشت. آن‌چه در این میان و در کوتاه مدت، می‌توان در نظرها گنجاند، آن است که، عجالتاً سیاست حمله و جنگ، جای خود را به تفاهم و مذاکره داده است و همچنین سیاست علنی تر شدن گفتمان و قراردادهای کلان‌تر اقتصادی - نظامی، جای خود را به روابط پنهانی و محدودتر داده است. لوزان در کنه خود، حاوی چنین توافقات و پیام‌های روشنی‌ست و کم‌ترین چشم‌اندازی در بهبودی فضای سیاسی - اقتصادی و نظامی جامعه نیست، هم‌چنان میلیون‌ها توده‌ی دردمند، شاهد سیاست‌های چپاول و استثمارگرانه‌ی سران حکومت و این‌بار، به بهانه‌ی "مقاومت اقتصادی" و "بازسازی و ترمیم" روابط "ترک برداشته" با محافل امپریالیستی، و آن‌هم به‌میزانی وسیع‌تر خواهند بود.

به دیگر سخن، لازم به تأکید است که در هیچ دوره و زمانی، قرار بر این نبوده - و نیست - که "خبر" چنین توافقاتی، نصیب مردم و جامعه شود. چرا که این نظام‌ها آمده‌اند تا مردم را سرکوب و منابع طبیعی و غنی جوامعی متفاوت را غارت نمایند؛ در هیچ شرایط و زمانی، طرف مردم و سازنده‌ی جامعه - نبوده و - نیستند و شعرا و قیل و قال‌های شان، عبث و دروغین است. خلاصه، سرانجامی و یا ناسرانجامی "توافق‌نامه"ی لوزان، در مسیر "عقب‌نشینی" سران نظام، و یا در مسیر خواسته‌ها و هم‌وار شدن مبارزه‌ی طبقاتی درون جامعه و مردم نیست، بلکه بیان‌گر اجرایی سیاست‌های امپریالیستی در این برهه از زمان، از جانب آنان و آن‌هم به‌عنوان بازی‌گران سیاسی منطقه‌ی خاورمیانه می‌باشد. شرح و بیانی به‌غیر از این، خوش‌خیالی، کج‌اندیشی و در خلاف افکار مارکسیست - لنینیستی‌ست. به این دلیل روشن که سران حکومت فاقد استقلال سیاسی‌اند و نمی‌توان نظر "چریک‌های فدائی خلق" مبنی بر این که "سران جمهوری اسلامی با امضای تفاهم مذکور به چه خفت و خواری‌ای در مقابل چشم جهانیان تن داده‌اند"، را صحیح و آنرا منطبق با شرایط جامعه‌ی مان دانست.

پُرسش اساسی این است، مگر مبارزه‌ی "شد امپریالیستی" سران حکومت حقیقی، و واقعی بوده است که، امضای تفاهم نامه، منجر به "خفت و خواری" آنان گردیده است؟! نمی‌توان از یک‌سو به این نظر باور داشت که سران رژیم جمهوری اسلامی سرپا وابسته و فاقد استقلال سیاسی‌اند و از سوی دیگر و تلویحاً، امضای "توافق‌نامه"ی لوزان را، به پای عقب‌نشینی و با تن دادن آنان به "خفت و خواری" توضیح داد. مسلماً سران حکومت و بر خلاف نظر "چفا"، لحنه‌ای از حیات سیاسی‌شان، از پی‌گیری سیاست‌های اقتصادی - سیاسی ارباب‌باشان باز نمانده‌اند و کام به‌گام، در جهت اجرایی برنامه‌های قدرت‌مداران بین‌المللی، چه در درون جامعه و چه در منطقه حرکت نموده‌اند؛ پُر واضح است که پائین‌ترین عدول از سیاست‌های دیکته شده‌ی امپریالیستی، به معنای پائین آمدن آنان، از تاج و تخت حکومتی‌ست. ده‌ها مورد در تأیید این حکم وجود دارد که "سرپیچی"، "تخطی" و "گردن‌کشی" هر یک از نظام‌ها و عناصر وابسته‌ی حکومتی، چه عواقب و سرنوشتی خواهد داشت و چگونه قدرت‌مداران بین‌المللی به بهانه‌های واهی، دست‌نشانده‌گان و منتخبین "لیج‌باز" خود را به زیر می‌کشند و عناصر و نظام‌های دیگری را جای‌گزین آن‌ها می‌نمایند. با این اوصاف کم‌ترین پتانسیل و ظرفیتی مبنی بر

مخالفت و سرپیچی از سیاست‌های امپریالیستی از جانب دولت‌ها و عناصر وابسته نیست و به عبارتی روشن‌تر، "توافق‌نامه"ی لوزان هم، نه "عقب‌نشینی" و یا "باج‌دهی" سران رژیم جمهوری اسلامی به اربابان، بل در پاسخ به این دوره از کش مکش‌ها و توافقات محافل بزرگ امپریالیستی‌ست.

پیداست که مردم از دست نظام‌های استثمارگر و سرکوب‌گر زلاند و به‌طور قطع و بعضاً از آنان، پی بردند که سیاست‌های روزانه و دائمی جمهوری اسلامی، بر گرفته از سیاست‌های امپریالیستی‌ست؛ پی بردند که این نظام بدون حمایت سیاسی - اقتصادی و نظامی ارباب‌شان پا بر جا نخواهد ماند و در اثر اعتراضات مردمی، صدمات جدی خواهد دید. این نظام فاقد پائین‌ترین پایه‌های اجتماعی‌ست و با این اوصاف، تولید تنش ظاهری، و داد و بی‌داده‌ی دروغین و بولف‌های سیاسی سران حکومت به‌معنای مخالفت جدی با محافل امپریالیستی نیست و نمی‌توان به‌مانند "حزب کمونیست کارگری ایران" بر این نظر تأکید داشت که: "عقب‌نشینی جمهوری اسلامی راه پیشروی بیشتر مردم در مبارزه برای معیشت و منزلت را هموار می‌کند" و یا با این ایده‌ی "حزب کمونیست کارگری ایران" (خط رسمی)، هم‌سو بود که "اگر این توافقات آنطور که نوشته شده است تیرماه امسال به اجرا در آید یکی از مهمترین موانع بسط و گسترش مبارزه طبقاتی در ایران از پیش پا بر داشته خواهد شد و صف دوستان و دشمنان مردم بیش از پیش شفاف رو در روی هم قرار خواهند گرفت!!"

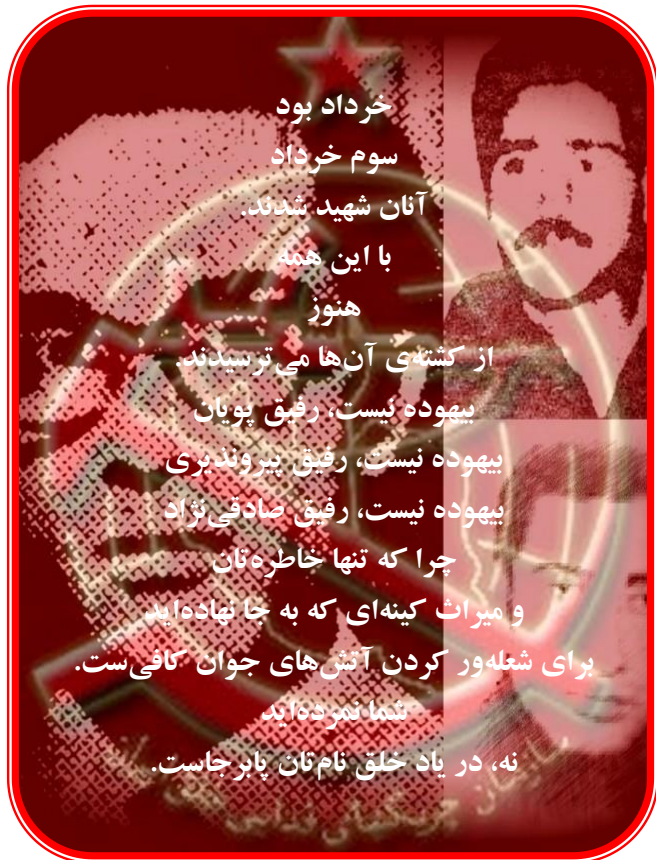
بر خلاف چنین نظرات و گرایشاتی، افسار نظام جمهوری اسلامی، به‌مانند تمامی نظام‌های منطقه، در دست قدرت‌مداران بین‌المللی‌ست، چنین نظام‌هایی، یک لحظه قادر به انتخاب سیاست مستقل اقتصادی نیستند و مهم‌تر از همه‌ی از این‌ها، توان راه‌اندازی و "تولید انرژی هسته‌ای" و دیگر کارخانه‌جات را دارا نمی‌باشند. بند ناف رژیم‌های هم‌چون رژیم جمهوری اسلامی به حاکمان بزرگ وصل است و مسلم است که کارخانه‌های متفاوت تولیدی این نظام، با قطع هر گونه مواد اولیه از جانب قدرت‌مداران بین‌المللی، به "امام‌زده" تبدیل و فاقد پائین‌ترین ارزش‌های تولیدی - اقتصادی‌اند. چرا که اقتصاد ایران ناموزون و وابسته به محافل بزرگ امپریالیستی‌ست. بنابراین چگونه می‌توان به‌خود قبولاند که امضای "توافق‌نامه" از جانب سران حکومت ایران را می‌بایست به حساب "عقب‌نشینی"، به حساب "خفت و خواری" و یا به‌عنوان پیش درآمد رشد و شکوفایی مبارزاتی، و رفع مهم‌ترین موانعی مبارزه‌ی طبقاتی گذاشت؟! کدام منطق کمونیستی می‌تواند این گونه بده و بستان‌ها و توافقات قدرت‌مداران بین‌المللی را در چهارچوبه‌ی "پیشروی" اعتراضات مردمی و برکناری مشکلات و معضلات مبارزه‌ی طبقاتی در درون جامعه توضیح دهد؟ "توافق‌نامه"ی لوزان به‌همین میزان، به‌معنای به بند کشیدن مردم با شرایط جدید است و ربطی به تن دادن سران رژیم، به بی‌قراری و پستی، و یا ربطی به شکوفایی و پیش‌رونده‌گی مبارزات و اعتراضات مردمی در آینده ندارد. دولت‌های بزرگ، وظایف سران حکومت ایران را این گونه تعریف نموده‌اند و این که در آینده، "توافق" لوزان، کدامین مسیر را طی نماید، یا این که به چه سرنوشتی دچار گردد، مربوط به تنش‌های مابین محافل بزرگ امپریالیستی، به موقعیت و به عکس‌العمل مردم و سازمان‌ها و احزاب مدافع‌ی آنان می‌شود.

خلاصه این‌که پرونده‌ی پستی سران این نظام، بسیار و بسیار، پیش‌تر از امضای ورق‌پاره‌ی لوزان است. پرونده‌ی جنگ با عراق را در سال ۵۹ باز نمودند و در سال ۶۷ بستند؛ نیروهای سرکوب را به شکار کمونیست‌ها و مخالفین روانه ساختند و به بهانه‌های واهی و پوچ، زنان و جوانان را مورد تعرض وحشیانه‌ی خود قرار داده‌اند؛ به دانشگاه‌ها و زندان‌ها یورش برده - و می‌برند - تا مبادا روز و روزگاری، "ایرو، عظمت و منزلت" نظام از بین برود. این رژیم و همه‌ی عناصر نظام‌های امپریالیستی بیش از اندازه دروغ‌گو، ریاکار و وقیح‌اند و به هیچ منطق و آرمان مردمی پای‌بند نیستند و هم‌واره و هم‌واره، فکر و ذکرشان، به هم بافتن دروغ‌های تازه‌تر و شعله‌ورتر نمودن تنش‌ها و جنگ‌های ارتجاعی به‌منظور تأمین درآمد‌تر منافع طبقاتی سرمایه‌داری‌اند. بنابراین، در چنین شرایطی بفرنج و در هم ریخته، وظیفه‌ی نیروهای کمونیستی‌ست تا با تمام توان در عرصه‌هایی همچون نظری، ماهیت پس پرده‌ی توافقات و بده و بستان‌های امپریالیستی را افشاء و در همان حال و با نقش‌آفرینی عملی، جنبش‌های اعتراضی را به سمت جلو هدایت نمایند. مازاد بر این‌ها وظیفه‌ی جنبش کمونیستی و کمونیست‌ها، هم‌وار نمودن مبارزه‌ی طبقاتی و پُر نمودن تپه چاله‌ها و رفع موانعی ساخته شده‌ی حاکمان زورگوست و بر خلاف نظرات موجود درون نیروهای خارج از کشوری، باید اعلان نمود که، هیچ توافقی امپریالیستی، مترادف با تن دادن سران نظام به خفت و خواری و مترادف با هم‌وار شدن مبارزه‌ی طبقاتی نبوده و نیست. تنها و تنها، در هنگامه‌ی تعرض بی‌امان کمونیست‌ها به حیات و هستی طبقه‌ی سرمایه‌داری‌ست که می‌توان، سخن از پیشروی اعتراضات کارگری - توده‌ای، و سخن از هم‌وار شدن مبارزه‌ی طبقاتی به‌میان آورد.

حل معضلات و مشکلات طبقاتی و در حقیقت، باز نمودن گره‌های مبارزاتی، از آن، آرمان ↓



گرامی باد یاد شهدای اردیبهشت و خرداد ماه چریک‌های فدائی خلق ایران!



خرداد بود
سوم خرداد
آنان شهید شدند
با این همه
هنوز
از کشتی آنها می‌ترسندند
بیهوده نیست، رفیق پویان
بیهوده نیست، رفیق پیروندیری
بیهوده نیست، رفیق صادقی نژاد
چرا که تنها خاطره‌تان
و میراث کینه‌ای که به جا نهاده‌اید
برای شعله‌ور کردن آتش‌های جوان کافی‌ست.
تنها نموده‌اید
نه، در یاد خلق نام‌تان بابر جاست.

جاودان باد خاطره‌ی تابناک رفقا پویان، صادقی نژاد و پیروندیری

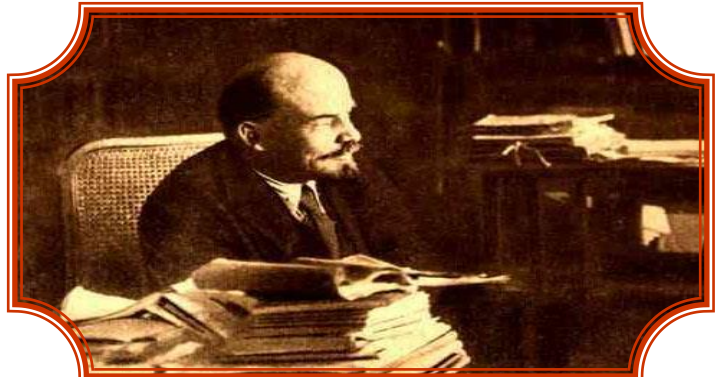
★ مقالات بدون امضاء از سوی شورای نشر به می‌باشند. ★

برای ارتباط با ما، با آدرس‌های زیر تماس بگیرید:
Post: Postbus 10492
1001 EL Amsterdam, Nederland
TEL.: +31 624 797 133
E-Mail: pouyan@19bahman.ne
Web site: <http://www.19bahman.net>

با کمک‌های مالی خود و ارأئهی هرگونه سؤال، نظر، انتقاد و
پیشنهاد، ما را در انجام وظائفمان یاری رسانید.

کمونستی و آن‌هم با عمل مدافعین حقیقی‌اش و در تقابل با سیاست‌های افسار گسیخته‌ی طبقات حاکم می‌باشد. این‌ها تضمین کننده‌ی رفع دشواری‌های رو در روی میلیون‌ها کارگر و زحمت‌کش و قربانیان نظام‌های امپریالیستی‌ست، و تنها در چنین شرایطی‌ست که می‌توان شاهد بر طرف شدن موانعی طبقاتی و پیشروی جنبش‌های اعتراضی بود.

یکصد و چهل و پنجمین سالگرد تولد لنین، آموزگار و رهبر کبیر پرولتاریای جهان، گرامی باد!



در یادمان شاعر انقلابی رفیق سعید سلطان‌پور!

رفقای گرامی!

با ارسال مقالات و مطالب خود، ما را در غنای بیش‌تر نشریه یاری رسانید. بدیهی است، مطالبی در نشریه منتشر خواهند شد که در راستای اهداف و وظائف مبارزاتی سازمان ۱۹ بهمن قرار داشته باشند. از اصلاح املاتی و انشائی مطالب رسیده معذور می‌باشیم.

زنده باد انقلاب! برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه‌ی کارگر! زنده باد کمونسیم!

